

«به نام یکتاخدای درخشنده ترین»

«سُغْنِ سَرْدِیْرِ»

(سال یکم - شماره دوم)

دوستانِ نازنینِ ویسپویشی:

درودهای بیکرانه بر همه شما؛ چه نوجوانان و جوانی که در خاکِ نازنینِ ایران هستید و چه در بیرون آن؛ چه در خاکِ عزیز افغانستان هستید و چه خارج آن؛ و چه در دیارِ گرمی تاجیکستان هستید و چه برون از آن... درود و عشق و مهربانی، نثارِ همه‌ی شمایان باد. جهانِ پرتلاطمی است... هم در آنچه بیرون از وجودِ ما رُخ می‌دهد و هم در قلب‌ها و ذهن‌های تک‌تکِ ما؛ این است که پیچیدگیِ هستی، بی‌نهایت است! یعنی علاوه بر آن که جهان در خودش، هزاران لایه‌ی دیدنی و نادیدنی دارد، دیدگاه هر انسان و سرانجام ضرب دیدگاه‌های کلّ جامعه بشری به تعداد انسان‌ها، بر پیچیدگی این شبکه‌ی بسیار شگفت می‌افزاید!

در این بین، وظیفه‌ی حسی و عقلی، مادی و معنوی ما چیست؟

خیلی چیزها! دست‌کم‌اش اینکه، بی‌تفاوت نباشیم. بیشتر مطالعه کنیم و از منابع خوب و معتبر و مطمئن بهره‌مند شویم! راستش هنوز هم هیچ‌چیز، جای کتاب و مقاله را نمی‌گیرد. پادکست‌های خوب هم می‌توانند چکیده و زود-دسترس و مفید باشند اما به شرطی که تعداد لایک و فالوئر را دلیل اصالت آنها ندانیم! چرا که بعضی پادکست‌سازها با زرق‌وبرق ساخته‌هایشان، سعی می‌کنند بی‌مایگی و توخالی بودن برنامه‌هایشان را بپوشانند و نهایتاً جیب‌شان را پُر کنند. جلوه‌های بصری جذاب، ادا اصول‌های پشت میکروفن، روش‌های بیانِ هیجان‌انگیز همراه با

تصویرها و موسیقی‌های فریبنده... هرگز جای حقیقت را نمی‌گیرد! یعنی هیچ‌چیز به اندازه حقیقت، قلب ما را آرام نمی‌کند و ما را به مسیر درست، تعلیم نمی‌دهد.

بنابراین، سراسر جهان می‌تواند آموزگار ما باشد به شرطی که ما هم شاگرد خوبی باشیم! شاگرد خوب بودن، آیا به معنای گوسفند بودن و مقلد بودن است؟! هرگز! اتفاقاً خالق هستی و کائناتی که آفریده، خیلی باهوش‌اند و اصلاً موجودات بی‌هوش و مقلد را دوست ندارند. حالا نخستین نشانه‌ی بروز هوش و اندیشه چیست؟ «تفکر انتقادی»!

یعنی ما باید با دید تحلیل‌گر و منتقد، با همه‌چیز برخورد کنیم. هیچ‌چیز را فوراً و بدون تحقیق نپذیریم و از روی هیجان و جوگیری، داوری نکنیم و تصمیم نگیریم. درباره «تفکر انتقادی» البته نباید از آن طرف بام هم افتاد! یعنی نباید چیزهای درست را با نگاه‌های ملأ نقطی و وسواسی، زیر سؤال بُرد و به قول معروف دنبال بهانه گشت تا حقایق را وارونه کرد. پس «تفکر انتقادی» واقعی، یک رفیق و مُلازم هم نیاز دارد و آن «انصاف» است!

بیماری بزرگِ دنیای امروز و دیروز ما، اغلب همین «نبودِ انصاف» بوده و هست. بنابراین بزرگ‌ترین دارو برای رفع بسیاری از بیماری‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در جوامع امروز هم همین انصاف خواهد بود.

بگذارید برای پیچیده‌تر نشدن ماجرا، مثالی بزنیم: شما به موضوعی برمی‌خورید که بسیار مهم و فریبنده است اما در دل‌تان چیزی را به سود یا زیان آن حس می‌کنید که شما را وادار می‌کند درباره‌اش کنکاش کنید. پس در کتابخانه، اینترنت، خانه، جامعه و ذهن و دل خودتان، مدت‌ها آن را بررسی و مطالعه می‌کنید تا سرانجام به نتیجه‌ای می‌رسید. حالا این نتیجه می‌تواند به سود یا زیان آن موضوع باشد و شما آن موضوع اولیه را بپذیرید یا نپذیرید.

چیزی که در این میانه مهم است، این است که آن نتیجه در چند مرحله و به‌ویژه مرحله‌ی آخر، قبل از اعلام آن، از مرکز «انصاف» اندرون شما عبور کرده و نمره قبولی گرفته باشد. گفتیم مرکز انصاف؛ باید توضیح بدهیم که ما در دل خودمان مراکز بسیاری داریم که مثل ادارات بیرونی، وظایف فراوانی را به دوش دارند. چیزی شبیه انیمیشن **Inside Out** که معنای اولیه‌ی «درون، بیرون» می‌دهد و استادان فن، آن را «سَر نشینان» (حالاتی که در مغز ما نشسته‌اند) ترجمه کرده‌اند، که در آن همه‌چیز تجسم یافته و شهری در اندرون هر انسان برپاست.

پس همان‌طور که آدمیزاد در زمان بیرون رفتن از خانه، لباس خاص می‌پوشد و در رختخواب، لباس خواب، و وقت شنا لباس شنا؛ دل و ذهن و جان ما هم برای زندگی کردن، باید جامه‌های ویژه بر تن کند و ابزار و ادوات خاص بر خود بیاویزد. مهم‌ترین و لازم‌ترین این ابزارها برای زندگی به ویژه در دنیای امروز، تفکر انتقادی همراه با انصاف است.

این را هم اضافه کنم که یک وقت، تفکر انتقادی با «بهانه‌جویی» و «بدبینی» و «من می‌دونستم نگری» اشتباه گرفته نشود، چون اصولاً بعضی‌ها واژه «نقد» و انتقاد را با عیب‌جویی و بهانه تراشی اشتباه می‌گیرند و دچار منفی‌بافی می‌شوند، که این از زمین تا آسمان با «تفکر انتقادی» تفاوت دارد.

در اینجا ما به دنبال بیان تاریخچه یا تعاریف علمی و آکادمیک تفکر انتقادی نیستیم که شامل «مهارت‌های تفسیر، تجزیه، تحلیل و ارزیابی کردن، توضیح و تشریح، خودتنظیمی و استنباط» است. تفکر انتقادی ویسپوبیشی ضمن تأیید آنها، نگاهش این است که هر چیزی را نپذیرید، رد هم نکنید. بخوانید و بجوید و بیندیشید و بعد برای پذیرفتن یا نپذیرفتن‌اش تصمیم بگیرید. و این یعنی، هم ساده نبودن، هم تلخ نبودن. بهترین‌ها را جستن و دیدن و شنیدن و برگزیدن با انصاف و عقل و دل و فطرت. گاهی لازم است که هرچه سریع‌تر این کار را بکنید، چون هم وقت زندگی تنگ است و هم دنیا برای ما نمی‌ایستد تا سر صبر برای خودمان تصمیم بگیریم! حالا بگذارید یک مثل شخصی از تجربیات خودم برای شما بگویم تا موضوع روشن‌تر شود:

حوالی ده، پانزده سال پیش، در فیس‌بوک دیدم که یکی از خویشاوندان دور، مطلبی در مدح هوش ایرانی گذاشته که عنوان تقریبی‌اش این بود: «ویندوز هم ایده‌ی ایرانیان است!» ظاهر مطلب، جذاب بود و به نظر می‌رسید که در مدح توانایی‌های مردم سرزمین عزیزمان باشد.

بنابراین نگاهی به آن انداختم و خلاصه‌اش این بود که: «بیل گیتس چون از کتاب‌های کهن دانشمندان ایرانی برای ساخت ویندوز استفاده کرد، تصمیم گرفت اسم برنامه‌اش را هم از روی یکی از کتاب‌های خوارزمی، دانشمند برجسته ایرانی بردارد. نام کتاب «پنجره الارقام» بود، پس اسم برنامه‌اش را از روی پنجره، ویندوز گذاشت!»

¹ جمله مشهور کاراکتر «گلام» در دوبله فارسی سریال انیمیشنی «گالیور» ساخته‌ی جوزف باربرا و ویلیام هانا ۱۹۶۸ آمریکا؛ که ما در دوران بچگی با لذت هرچه تمام‌تر آن را می‌دیدیم.

هزاران نفر زیر این مطلب، لایک زده و بَهَبَه و چَه چَه کرده و با غرور ملی و افتخاری تاریخی، داد سخن سر داده بودند. اما بنده که در آن زمان جوان کم سنی بودم، با خود گفتم البته که چنین مسائلی از نظر تاریخی افتخارآمیز است ولی این قضیه یک مقداری هم بو دار است یعنی با عقل و دل من جور نمی آید... خوب است پژوهشی بکنم! دوم اینکه مگر نام کتاب این دانشمند ایرانی، مطابق با رسم زمانه اش، به عربی نبوده، پس چرا «پ» دارد؟! پنجره الارقام، دیگر چه صیغه ای است و مگر به عربی، پنجره را «شُبَّاک» نمی گویند؟!

خلاصه براساس این شواهد مشکوک تر شدم و رفتم سراغ نام کتاب های خوارزمی ارجمند و در کمال شگفتی دیدم که اصلاً چنین کتابی در فهرست آثار این نابغه جهانی وجود ندارد. پس به مدیر آن صفحه، پیام خصوصی دادم و ضمن ادب و احترام، نتیجه ی پژوهشم را به او اعلام کردم و خواستار مستندات ایشان در نشر چنان خبری شدم.

واکنش آن شخص چه بود؟ یک خنده ی کریه و شیطانی و این پاسخ: «بله، آفرین! شما اولین شخصی هستید که این را فهمیدید و به ما پیغام دادید! چون ما این خبر را از خودمان ساختیم تا بادِ غرورِ هموطنانِ نژادپرست مان را خالی کنیم!»

در همان موضع، البته حسابی از خجالت نقشه ی شیطانی شان درآمدم و به آنها فهماندم که با یک روش شیطانی به نبرد یک منَش بد رفته اند و خوب است که کار بدشان را جبران کنند چون اگر این کار، دو تا سود دارد، هشت تا هم عیب دارد. آنها هم پذیرفتند ولی دیگر آب رفته را نمی شد به جوی بازگرداند! خبر دست به دست می رفت و به نشریات علمی مختلف در شرق و غرب عالم نسبت داده می شد. حتی در صفحه ی یکی از مجریان صدا و سیما^۲ دیدم که این خبر را با آب و تاب در صفحه اجتماعی اش منتشر کرده است!

و این تنها یک مثال از مثال های شخصی فراوانی بود که مثنوی هفتاد من کاغذند! حال، چه خوب است که هر نوجوان و جوان عزیز که این متن را می خواند، با دقت نگاهی بیندازد به لیست دوستان مجازی یا صفحاتی که دنبال می کند و دلش به حال عمر گرانبهایش بسوزد و بجای اتلاف وقت، برای ساختن جهانی زیبا و روشن در آینده بکوشد.

دوستدار راستین تان - آ.آ - ۱۸ تیر ۱۴۰۳